

گناه نکرده و باز این توبه

که توبه پذیرد

و من

شکسته کمر

در کنار وسعت معرفت

و پاک خسته و سرده

به یاد نظمی غفلت

چنان به رسته نشیند

که آب می شوم و

تو

توبه پذیرد

و من

توبه خجل تر

و دل

توبه سیه و

و چشم

خس و کمر خم

و نظمه نظمه به زیرم

و شرم نظمی توبه

و باز توبه پذیرد ...



آوا

# سنگی لاکه

## غیبت ۴

امام صادق (ع) از پدران معصومش چنین روایت می‌کند: کسی که از فرد مسلمانی غیبت کند، روز قیامت در حالی که از دهانش بویی بدتر از بوی مردار به مشام می‌رسد، می‌آید که اهل محشر از آن آذیت می‌شوند.<sup>۱</sup>

پیامدهای زشت غیبت

الف. پیامدهای دنیایی

۱. ریختن آبرو و شکستن حریم؛ غیبت‌کننده با رفتار ناروایش آبروی دیگران را به خطر می‌اندازد؛ از این رو خداوند هم آبروی او را در خطر می‌اندازد و او را در این دنیا رسوا می‌کند.

۲. ایجاد دشمنی؛ از آن جا که غیبت آبروی مؤمنی را می‌ریزد، او را دشمن غیبت‌کننده می‌کند. هم‌چنین دوستان کسی که از او غیبت شده، به غیبت‌کننده به دیده دشمنی می‌نگرند؛ هر چند دیدشان درباره‌ی کسی که نقضش بیان شده است نیز عوض شود.

۳. سلب اعتماد؛ اگر انسان عیب برادر مؤمنش را بگوید، اعتماد دیگران را از او و حتی از خودش سلب می‌کند؛ زیرا دیگران به این باور می‌رسند که او شخص مطمئنی نیست و اسرار اشخاص را فاش می‌کند. اگر حس اعتماد در افراد کاهش یابد، انسجام جامعه در معرض خطر قرار می‌گیرد.

۱. نابودی دین؛ غیبت موجب نابودی دین است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: اثر غیبت در دین شخص مسلمان سریع‌تر از بیماری خوره (که باعث نابودی اجزای بدن می‌شود) است که وارد بدن می‌شود.<sup>۲</sup>

۲. جلوگیری از پذیرش عمل نیک؛ غیبت باعث می‌شود عمل و رفتار شایسته‌ی انسان تا چهل روز مورد پذیرش درگاه احدیت قرار نگیرد. در روایات مکرر اشاره شده که وضو، نماز و روزه‌ی شخص غیبت‌کننده باطل است. البته مقصود از باطل بودن در این جا بطلان فقهی به این معنا که عبادت فرد انجام نشده است و به دلیل انجام ندادن فریضه مورد توبیخ قرار می‌گیرد، نیست؛ بلکه منظور خالی بودن این رفتار از اثری است که اعمال باید روی فرد بگذارد.

## درس‌های اخلاق آیت‌الله مجتبی‌تهرانی، برگرفته از کتاب اخلاق‌الاهیه

۳. انتقال نیکی‌ها؛ غیبت موجب انتقال نیکی‌های شخص غیبت‌کننده به نام‌هی اعمال کسی است که از او غیبت می‌شود.

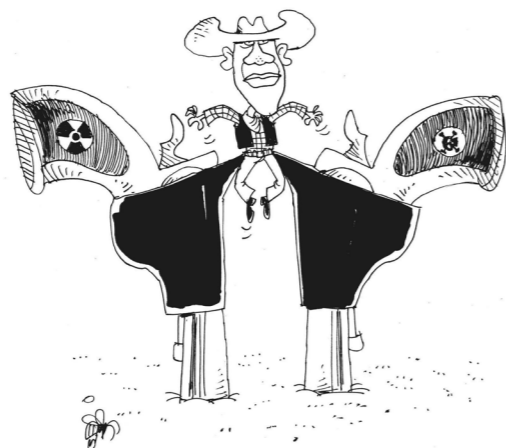
۴. تأخیر پاداش و جلو افتادن مجازات؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: خداوند متعال بر موسی بن عمران وحی کرد: غیبت‌کننده اگر توبه کند [و حلالیت بطلبد]، آخر کسی است که وارد بهشت می‌شود و اگر موفق به توبه نشود، نخستین کسی است که وارد جهنم می‌شود.<sup>۳</sup>

۵. عذاب قبر؛ مجازات غیبت‌کننده پس از این دنیا با ورود او به عالم برزخ آغاز می‌شود.

۶. تجسم زشت در روز غیبت؛ حدیث ابتدای این متن ناظر به همین اثر است.

۷. خروج از ولایت‌الاهی؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: کسی که درباره‌ی آن چه در برادر مؤمنش هست غیبت کند، از سرپرستی خدا خارج و به حکومت شیطان وارد می‌شود.<sup>۴</sup>

۱. وسائل‌الشیعه، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۲۸۲، حدیث ۱۶۳۱۲.
۲. کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۷، حدیث ۲.
۳. بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه‌ی ۲۵۷، حدیث ۴۸.
۴. وسائل‌الشیعه، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۲۸۲، حدیث ۱۶۳۱۹.



# حکومت هفت تیرکش‌ها

در آوردند تا بلکه کوتاه بیاییم؛ از تحریم اقتصادی و حمله‌ی نظامی مفتضحانه‌ای که در طیس شکست خورد تا فریاد کشیدن در بوق‌های رسانه‌ای. به جز این‌ها، زورشان را هم زدند تا بلکه با کودتا نظام نوبای اسلامی‌مان را ساقط کنند.

بعدتر عراق با چراغ سبز امریکا به ایران حمله کرد. گذشته از کمک‌های پشت پرده‌ی آن‌ها به عراق، اواخر جنگ دخالت مستقیم هم به نفع‌شان کردند؛ ناوهایشان را به منطقه آوردند، سکوهای نفتی و نفت‌کش‌های ما را زدند تا فشار بیش‌تری بیاورند و جنگ به نفع ایران تمام نشود.

همان موقع‌ها با کشتی جنگی پیشرفته‌یشان هواپیمای مسافربری ایران که ۲۹۰ سرنشین غیرنظامی از جمله ۱۰۸ زن و کودک داشت را زدند. احمق‌ها لابد فکر کرده بودند دارند بازی می‌کنند! به همین راحتی ۲۹۰ نفر را کشتند. تکه‌های بدن مسافرها روی دریا شناور شد؛ تصاویرش را هر چند وقت یک بار باید دید.

سال‌های بعد از جنگ هم این کارها را ادامه دادند علیه ملتی که «نه» تحویل‌شان داده بود؛ از آخرین نمونه‌های مستندش هم همین ریگی است. امریکا به طور حتم در کشتن صدها هزار نفر از مردم ما دخالت مستقیم و غیرمستقیم داشته است.

این قصه‌های تکراری را گفتیم و البته همه‌اش را نگفتیم تا یادمان بیاید سابقه‌ی هفت‌تیر کشیدن‌های آن‌ها علیه‌مان را. امروز آن چیزی که بیش‌تر از همه‌ی این تهدیدها برایمان خطرناک است، فراموش کردن این قضایا است. فراموشی این‌ها باعث می‌شود برخی از ما گول بخوریم و فکر بکنیم همه چیز تغییر کرده و می‌توانیم با آن‌ها دوست بشویم؛ حال آن که آن‌ها همان‌هایی‌اند که برای زندگی در کنار ما حق توحش می‌گیرند. و احمقانه است که به خاطر خوردن مک‌دونالد اصل، یا حتی گرفتن قطعه‌های هواپیما و یا اصلاً داشتن فلان وسیله‌ی آزمایشگاهی عزت‌مان را بفروشیم. در مقابل بی‌نهایت، یک با یک میلیون تفاوتی نمی‌کند؛ همان طور که در مقابل عزت‌مان همبرگر با یک وسیله‌ی پیشرفته‌ی آزمایشگاهی.

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اولین دخالت واضح امریکا در ایران است. امریکا که بعد از پیروزی در جنگ جهانی دوم مثلاً ابرقدرتی شده بود، با دخالت مستقیم در کودتا زمینه‌ی سقوط دولت مصدق را فراهم کرد. نخست‌وزیر بعدی، زاهدی بود؛ مهره‌ای هماهنگ با امریکا. می‌گویند مدتی بعد شاه که می‌دید زاهدی زیادی قدرت پیدا کرده، سفری کرد به امریکا و راضی‌شان کرد که زاهدی برود کنار. چند سال بعد یک بار دیگر هم این اتفاق در مورد امینی، دیگر مهره‌ی هم‌سو با امریکا افتاد.

سال ۴۳، مجلس شورای ملی لایحه‌ی ننگین کاپیتولاسیون را تصویب کرد که خفت ناشی از این مصوبه، مشهور است. صدای امام بلند شد و ۱۳ آبان امام را تبعید کردند به ترکیه. می‌گویند مستشاران امریکایی حق توحش هم می‌گرفتند برای کار در ایران؛ یعنی امریکایی متمدن آمده بود بین... واقعا شرم‌مان می‌آید از توضیح بیش‌تر.

در سال‌های بعد حکومت شاه هم امریکایی‌ها به محمدرضا در سرکوب مردمی که کم‌کم بیدار شدند، کمک می‌کرد. اما این کمک‌ها مانع نابودی رژیم پهلوی نشد و امریکایی‌ها شریک مهم‌شان که قرار بود پایگاه نظامی‌شان در منطقه هم باشد را با پیروزی انقلاب از دست دادند. کم‌کم بساط‌شان را باید جمع می‌کردند از ایران.

کم‌تر از یک سال پس از پیروزی انقلاب، دانشجویها اشاره‌های امام را دریافتند و برای از بین بردن آخرین پایگاه امریکا، سفارت یا به تعبیر دقیق‌تر جاسوس‌خانه‌ی آن‌ها را در تهران تسخیر کردند. امام این اقدام را انقلاب دوم نامید؛ انقلابی مهم‌تر از انقلاب اول. آخر در انقلاب اول مردم نوکر شیطان بزرگ را بیرون کرده بودند و حالا خودش را. اسنادی که از سفارت به دست آمد، اهمیت این حرکت را بیش‌تر عیان کرد. اسنادی که خواندن‌شان تکلیف را با خیلی از کسانی که همین امروز هم داد و بیداد می‌کنند، مشخص می‌کند.

بعدش امریکایی‌ها تازه طلب‌کار هم شدند و انواع جنگولک‌بازی‌هایی که بلد بودند را در مقابل ما

# بهر

ارگان بسیج دانشجویی دانشکده‌ی فنی

شماره‌ی ۵۱

۱۵ آبان‌ماه ۱۳۹۰

+ ضمیمه: گزیده‌ای از پیام امام خمینی (ره) به مناسبت سالگرد کشتار خونین مکه و پذیرش قطع‌نامه‌ی ۵۹۸

بهر  
شماره ۵۱  
۱۳۹۰ آبان ماه

مدیر مسئول: احسان ابراهیمی

سر دبیر: محمد بهرامی

email: nabz.fanni@gmail.com

\* این نشریه حاوی اسمای متبرکه است و مسئولیت حفظ حرمت آن‌ها بر عهده‌ی دریافت‌کننده.

\* برای جلوگیری از اسراف، تعداد کمی منتشر می‌کنیم. لطفاً پس از مطالعه، نشریه را در اختیار دیگران هم قرار دهید.



## ادامه‌ای برتخدیرتصویری

دو شماره قبل در یادداشتی با عنوان «تخدیر تصویری» از افزایش بی‌رویه‌ی شبکه‌های سیما صحبت شد. یکی از خوانندگان نقد کوتاهی بر آن یادداشت برای ما فرستاد و حالا شما می‌توانید این نقد را همراه با پاسخ نویسنده‌ی یادداشت اول در ادامه بخوانید.

### نقدی بر یادداشت تخدیرتصویری

**اکبر روشن‌زاده**

چند روز پیش در شماره‌ی جدید (۴۹) نشریه‌ی نبض، مطلبی دیدم در نقد سیاست‌های کلان رسانه‌ی ملی. جهت خالی نبودن عریضه، کمک به دوستان و اظهار فضل و وجود(!) لازم دیدم دیدگاه خویش را دربار‌ه‌ی مطلب مذکور بیان کنم.

نخست این که دیدگاه بنده به دیدگاه نویسنده‌ی مطلب بسیار بسیار نزدیک است؛ ولیکن در جزئیاتی، آن هم بسیار اندک اختلاف نظر و سلیقه وجود دارد که در ادامه بدان اشاره می‌شود:

– مهم‌ترین نکته ای که باید مدنظر گرفته شود این است که نباید عوام جامعه را فراموش کرد. همان طور که می‌دانید درصد عوام در جامعه بسیار بسیار بیش‌تر از خواص است (همان طور که از تعریف عوام و خواص برمی‌آید) و باید برای آن‌ها نیز برنامه‌ریزی کرد و در جهت جذب و رشد آن‌ها نیز سیاست‌هایی اعم از کوتاه مدت یا بلند مدت داشت و اجرا کرد. احتمالاً با بنده موافق هستید که بیش‌تر مخاطبان تلویزین عوام هستند.

– جذب و یا حتی تخدیر (واژه‌ای که در نوشتار بدان اشاره شد و به ناچار، مجبور به استفاده از آن هستیم؛ وگرنه زیاد آن را نمی‌پسندم!) به خودی خود و فی نفسه بد نیست. چه اشکالی دارد که مردم به چیزهای خوب عادت کنند. چه کسی با این حرف مخالف است که اگر مردم با این برنامه‌ها از برنامه‌های بد و مخرب جدا شوند، این کار نه تنها عبث و بیهوده نیست، بلکه بسیار ممدوح و به‌جاست؟ مگر نه این است که انسان با عادت به خوبی‌ها از بدی‌ها جدا می‌شود؟

– نکته‌ی دیگر این که درست است که کمبود برنامه‌های مفید در رسانه به وضوح و روشنی دیده می‌شود؛ اما نباید چشم خود را به روی برنامه‌هایی که عرصه‌ی نقد هر پدیده‌ای را گسترده است، ببندیم؛ عرصه‌هایی چون سیاسی، اقتصادی، ورزشی، علمی، فرهنگی، هنری و …

برنامه‌هایی نظیر نود، دپروز امروز فردا، اردی‌بهشت، هفت، اکثر برنامه‌های شبکه‌ی چهار سیما و … برنامه‌هایی بسیار چالشی هستند که ذهن مخاطب را درگیر می‌کنند و او را از غفلت دور می‌کنند.

دوباره تأکید می‌کنم که چنین برنامه‌هایی بسیار اندک و انگشت شمار هستند و هرگز به گرد پای سریال‌های بی‌فایده و حتی مضری مانند «پنج کیلومتر تا بهشت» هم از لحاظ تماشاگر نخواهند رسید که این موضوع هم در جای خود، جای بسی تأمل دارد!

– در پایان باید به این نکته اشاره کنم که لازمه‌ی تحقق تمامی عرایض بنده این است که برنامه‌های مفید و خوب در رسانه وجود داشته باشند. بدین معنی که مدیریت و سیاست‌گذاری صحیح و دقیقی باید برای تولید برنامه‌های محتوایی و جذاب بشود تا فرصت رشد را برای مردم – اعم از عوام و خواص – فراهم سازد.

با وجود چنین امری، می‌توان در برابر تهاجم فرهنگی بسیار نیرومندی که مردم ما به خصوص جوانان را تهدید می‌کند، ایستادگی کرد و بحران به وجود آمده را به فرصتی برای تعالی و پیشرفت هر چه بیش‌تر جوانان این مملکت تبدیل کرد.

والسلام

### پاسخ به نقدِ وارده

سلام علیکم

در مورد نوشته‌ی بنده نظری نموده بودید و مرحمت کرده و نقدی نگاشتید و حضرت‌تان بر حقیر منت نهادید و بر این نوشته‌ی ناشکفته نکاتی می‌ذول داشتید. به رسم ادب و فرمایش سردبیرلازم آمد در پاسخ این مکرمت جناب‌عالی عرایضی را ارئه ده‌م؛ باشد که مفید افتد:

اولاً در مورد این که فرموده‌اید باید برای عوام یا عموم مردم برنامه‌ریزی نمود، بحثی نیست. اصلاً مگر رسالت تلویزیون در حکومت اسلامی به عنوان یکی از فراگیرترین و قوی‌ترین رسانه‌ها چیزی جز تعالی عوام و حتی خواص است. اما بنده در فحوای کلام‌تان عوام بودن را ملازم با سطحی‌نگری مشاهده کردم. گویا عوام، عده‌ای هستند الکی‌خوش و دنبال گذران اوقات که رسانه‌ی دینی ما باید برای این که اسیر دام رسانه‌های شیطانی کفار نشوند، برای آن‌ها برنامه‌ی سرگرم‌کننده پخش کند. البته بنده مخالف سرگرمی و تفریح نیستم؛ اما به نظر حقیر تفریح‌محوری و سرگرمی‌سالاری زینبده‌ی صدا و سیما‌ی ما نیست.

ثانیاً بنده به کل نفی جذابیت در رسانه را نکردم. بلکه عمداً از واژه‌ی تخدیر استفاده نمودم تا یک نگرش افراطی را به زعم خودم گوشزد کنم. آن هم این نگرش است که هر چیزی خوب است که جذابیت داشته باشد و نه این که مطلب خوب باید جذاب باشد. بنده منکر جذابیت نشدم. اصلاً کدام انسان سالمی بالکل گیرایی اثر هنری را نفی می‌کند. بلکه آن چیزی که به نظر بنده منفی است، این امر است که این گیرایی بر اختیار انسان و عقل و اراده مسلط باشد. ایراد آن است که ما چون هدف والایی داریم، از هر وسیله‌ای استفاده کنیم.

البته یک نکته این که اگرچه عادت به حسنات نیکو است، اما برای ابتدای مسیر. در مراتبی باید پا را فراتر از عادات گذاشت و حرکت کرد.

ثالثاً بنده به یک سیاست مدیران عرصه صدا وسیما خرده گرفته‌ام و قصد نقد برنامه‌های آن را نداشتم. آن سیاست هم تأسیس شبکه‌های رنگارنگی است که به نظر بنده نیروی متعهد لازم برای اداره‌ی آن‌ها به شکل مطلوب نیست (که البته بخشی از آن از عهده‌ی صدا و سیما خارج است). و یکی هم این که برخی از این شبکه‌ها در پاسخ به شبکه‌های ماهواره‌ای ایجاد شده. نمی‌دانم تا کی ما باید منتظر باشیم تا تهاجم دشمن را با حرکت ثانویه و تدافعی جواب بدهیم. البته در این میان العالم و پرس حکم حرکت رو به جلو دارند. اما ما عادت کرده‌ایم تنها جواب دشمن را با تقلید از وی و یا با بالا بردن دیوارهای دور خودمان جواب بدهیم.

ببخشید که مصدع شدم.

والسلام

## خاص ترین وعاشقانه‌ترین دیدارعمرم

**دل‌نوشته‌ای از دیدار با رهبر معظم انقلاب، ۱۱ آبان‌ماه ۱۳۹۰**

**مجید خسروپور**

– هشت صبح آن جا باشیم، که جای خوب بهمان برسد، که از نزدیک ببینیم چهره‌ی ماه را.

غافل از آن که همه چنین فکری کرده‌اند؛ رسیدیم هوا سرد بود، اما نه برای ما.

سمت وضوخانه رفتم. آب را بر صورت ریختم. وقتی دست بر چشم کشیدم، گفتم: ای چشم! می‌دانی قرار است چه بشود؟ نمی‌دانست. من هم نمی‌دانستم.

وارد حسینیه شدیم. جوانی قرآن خواند و دیگری شعری خواند و در آخر گفت تقاضایی دارم؛ معلوم بود چغیه را می‌خواست.

ساعت نزدیک ۱۰ شده بود. پس از اندکی نوحه، دیگر حالا همه منتظر آمدن شما بودند، منتظر دیدن مولا، منتظر روشن شدن دیدگان‌شان به دیدگان زهرایی‌ات....

همین که حس کردند دیگر آمدن شما نزدیک است، ناخودآگاه بلند شدند و همه یک‌صدا فریاد «ای پسر فاطمه، منتظر تو هستیم» سر می‌دادند. حسینیه را صدای انبوه جمعیت پر کرده بود.

همه روی نوک انگشت‌هایشان ایستاده بودند و مولا تو که نمی‌دانی من قدم آن قدر قد نمی‌داد که از پس آن همه سر که مشتاق دیدن‌تان بود، شما را خوب ببینم. همین قدر دیدم که یک نفر بلندبالا با یک جذب‌ه‌ی روحانی آمد که موجی در جمعیت به راه انداخت که دائم به چپ و راست و جلو هل داده می‌شدم. یک آن احساس کردم الآن است که خفه شوم و چه خوب شد که شما زود نشستید تا جمعیت کمی آرام بگیرد....

نمی‌دانم از شوق دیدار شما بود یا از فشار ناهمگون جمعیت که دیگر پاهایم روی زمین نبود. نمی‌دانم آقا، اما همین قدر می‌دانم آن قدر با هیبت آمدی که دیگر جا برای ایستادن هم نبود حتی.

یک عمامه و عبای سیاه و زیرش چغیه‌ای سفید که همیشه هراه‌تان است و چهره‌ی روشن‌تان.

از در به در آمدی و من از خود به در شدم....

دیگر این چشم را یارای نباریدن نبود، دیگر این صدا را توان فریاد نزدن نبود و دیگر این پا را توان نشستن نبود و این دست‌ها را توان مشت نشدن نبود. انگار «خونی که در رگ ماست» را قرار بود یک‌جا و از راه حنجره فریاد «هدیه به رهبر ماست» کنم.

شما با آرامش و اطمینان خاصی آمدید و به آرامی نشستید و سکوت کردید و نگاه....

بودم.

از شکست آمریکا در مصر و تونس و لیبی گفتید و گفتید نظام لیبرال دموکراسی غرب هم «لیبرال»‌اش دروغ است و هم «دموکراسی»‌اش.

و بعد هم گفتید رحمت خدا بر شهدای عزیز ما و بر پدران و مادران صبور شهدا و بر امام بزرگوار که او این راه را باز کرد و ایستاد و همه دلگرم شدیم و این راه طولانی را پیمودیم.

منتظر ادامه حرف‌هایتان بودم که گفتید : امیدواریم همه‌ی شما مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیهٔ‌الله باشید. والسّلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.

تمام شد؟ نه مولا! نرو! کمی بیشتر برایمان حرف بزن....

شما که بلند شدید، همه‌ی حسینیه از جا برخاست. انگار نمی‌خواست از شما دل بکند. می‌خواست کمی بیش‌تر به شما نگاه کند. می‌خواست راه رفتن پرصلابت‌تان را ببیند.

دست‌تان را که بالا آوردید، همه‌ی دست‌ها بالا آمد. هر کس این احساس را داشت که شما دارید به تنهایی با او خداحظفی می‌کنید و از در خارج شدید و رفتید....

تمام شد.

چه قدر سنگین بود نگاه‌تان. در آن چند لحظه‌ی اول، نگاه نافذ و پرنورتان چنان خجالتم داد از این همه کار نکرده و علم بر زمین مانده که نمی‌دانستم چه کار کنم. چه کار می‌شد کرد؟

سنگین بود نگاه‌تان، حتی سنگین‌تر از حرف هایتان، سنگین‌تر از مجموع تمام بغض‌هایم که با دیدن‌تان، همه، یک‌جا آمد سراغم.

تا به حال نگاه هیچ کسی این قدر برایم سنگین نبود. انگار تمام بارهای دنیا را با یک نگاه گذاشتید بر دوش‌های من. انگار تمام آن چه از من انتظار دارید را فقط و فقط با نگاه می‌خواستید به من بفهمانید. اما من، آقا ظرفیتش را نداشتم. حجم عظیم نگاه‌تان از کاسه‌ی کوچک فهمم لبریز شد؛ اما همین قدر فهمیدم که غم عالمی را در دل دارید، همین قدر فهمیدم که تنها مانده‌اید و ما فقط در فریاد، اهل کوفه نیستیم. همین قدر فهمیدم که هیچ از شما نفهمدم.

من درمانده بودم از هر کاری و تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم، این بود که تمام وجودم را حنجره کنم و فریاد بزنم «خونی که در رگ ماست، هدیه به رهبر ماست»

نیاید روزی که... نیاید...

حرف‌هایتان هر جمله‌اش سرخطی بود برای یک دنیا کار و آن وقت ما مانده‌ایم که چه کار کنیم...

چه زود تمام شد. چه زود تمامش کردی. هنوز عطش چشم‌هایمان را نگاه تو سیراب نکرده بود. تشنه‌تر شدم مولا. و جز نگاه دوباره‌ات، آرامم نمی‌کند. کاش بشود.

### آن کس که تو را شناخت،

*جان را چ‌ کند؟*

از **دعای عرفه**

ای آن که مرا به وادی ایمان راه نمودی پیش از آن که رسم شکرگزاری نعمت را بشناسم. ای آن که چون در حال بیماری تو را خواندم شایم دادی، و در حال برهنگی پوشاندی‌ام و در حال گرسنگی سیرم کردی، و در حال تشنگی سیرابم نمودی، و در حال شکستگی عزمم بخشیدی، و در حال نادانی آگاهی‌ام دادی، و در حال تنهایی افزودی‌ام، و در حال گم‌گشتگی بازم گرداندی، و در حال تنگ‌دستی و بی‌چیزی بی‌نیازم کردی!

### آن کس که تو را شناخت،

*جان را چ‌ کند؟*

از **دعای عرفه**